



کفش‌باز

خاطرات بنیان‌گذار نایکی

فیل نایت

ترجمه‌ی شورش بشیری



ketabTala

کفش باز



نشر میلکان

سرشناسه: نایت، فیلیپ اچ. - ۱۹۳۸ - Mr. Knight, Philip H.
عنوان و نام پدیدآور: کفش‌باز: خاطرات بنیان‌گذار نایک؛ نوشته‌ی فیل نایت؛ ترجمه‌ی شورش بشیری.
مشخصات نشر: تهران، میلکان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۳۵۲ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۵-۶۵۰۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Shoe Dog: A Memoir by the Creator of NIKE
موضوع: شرکت نایک، کسب‌وکار، کارآفرینی، زندگی‌نامه، کالاهای ورزشی
شناسه‌ی افزوده: بشیری، شورش
رده‌بندی کنگره: ۹۹۹۲HD: الف. ۱۳۹۶۶ ن
رده‌بندی دی‌وی: ۷۳۸۸۷۶-۹۲/۳۳۸
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۵۷۱۶۷

کفش باز

خاطرات بنیان‌گذار نایکی

فیل نایت

ترجمه‌ی شورش بشیری



نشر میلکان

کشف‌باز
خاطرات بنیان‌گذار نایکی
فیل نایت
ترجمه‌ی شورش بشیری
نمونه‌خوانی امیرھوشنگ توکلی

صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

چاپ پنجاه و پنجم، ۱۴۰۱
تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۵-۶۵-۳



نشر میلکان

www.Milkan.ir
info@Milkan.ir

تقدیم به نوه‌هایم، برای آن‌که بدانند.

- نویسنده

تقدیم به رازان و ژینا.

- مترجم

در ذهن مبتدی خیلی چیزها امکان پذیر است، در ذهن انسان با تجربه اما اندکی.
- شونریو سوزوکی: ذهن آسوده، ذهن مبتدی.

سپیده دم

قبل از دیگران، قبل از پرنده‌ها و قبل از خورشید از خواب بیدار شدم. یک فنجان قهوه نوشیدم. با عجله تکه‌ای نان تست خوردم. شلوارک و بلوز گرم را پوشیدم و بند کفش‌های سبزرنگ مخصوص دویدنم را بستم. بعد بی سروصدا از در پشتی بیرون رفتم. باها، ماهیچه‌های همسترینگ و پشتم را کش دادم و غرولندکنان اولین گام‌های بی‌اراده را در آن جاده‌ی سرد، به درون مه برداشتم. چرا شروع کردن همیشه سخت است؟

هیچ ماشین، آدمیزاد و یا نشانه‌ای از زندگی وجود نداشت. تنهای تنها بودم و همه‌ی دنیا مال خودم بود، انگار درخت‌ها به طرز عجیبی از وجود من آگاه بودند. از طرفی آن‌جا اورگن^۱ بود. در اورگن درخت‌ها انگار همیشه آگاه بودند. درخت‌ها همیشه مراقب آدم بودند.

محو تماشای طبیعت اطراف با خودم فکر کردم چه خوب است که اهل این منطقه‌ی زیبا هستم. آرام، سرسبز و بی‌دغدغه. به این‌که اورگن خانه‌ی من بود و در پورتلند^۲ کوچک به دنیا آمده‌ام، افتخار می‌کردم؛ اما افسوس بزرگی هم داشتم. اورگن، با وجود همه‌ی زیبایی‌هایش، این فکر را در سر بعضی‌ها می‌انداخت گویا مکانی است که هرگز اتفاق مهمی در آن رخ نداده یا حتا مستعد آن هم نبوده است. اورگنی‌ها را فقط با یک چیز می‌شناختند و آن هم جاده‌ای بسیار قدیمی بود که نیاکان ما مجبور شده بودند بسازند تا به این‌جا برسند. غیر از آن گویی اتفاق هیجان‌انگیز دیگری نیفتاده بود.

بهترین معلم و یکی از نازنین‌ترین مردانی که تا به حال دیده‌ام، اغلب در باره‌ی آن جاده برای ما حرف می‌زد. با غرولند می‌گفت که این جاده حق مسلم ما، اعتبار ما و قسمت ماست. دی‌ان‌ای ماست. به من می‌گفت: «ترسوها هیچ‌وقت پا در این راه نگذاشتند. ضعیف‌ها هم در مسیر مُردند و ما باقی ماندیم.» ما، معلم باور داشت که در آن مسیر، رگه‌های کمیابی از روحیه‌ی پیش‌گامی بروز پیدا کرده بود - مخلوطی از احساس امکان‌پذیر بودن همه‌چیز و فائق آمدن بر یأس - و می‌گفت که ما به‌عنوان اورگنی وظیفه داریم این روحیه را زنده نگه داریم.



عقل نایب موسس و بنیان‌گذار رایگی که بیازدهمین نوشته دینکست در این کتاب هوش‌آزمایه داستان‌های پول‌بازی را نوشته است. از رایگی در خانواده‌های معمولی تا خلق برند میلیاردرانی، رایگی، مسیر شکست‌ناپذیر موسس رایگی از بزرگترین شرکت‌های جهان، مسیر شکر موانع و عبور از مشکلات و قدم به قدم خلق شدن مسیر بهترین شدن.

قلم از آن این که چه کسی و چگونه دلبسته باشد یا آن که در چه رشته‌ای درس خوانده باشید. این کتاب داستان رسیدن به موفقیتها و زیادهاست. راهنمای از هیچ به همه چیز است. راهنمای گوش دادن به صدای قلب و آموختن انبساط (زیادهاست) داستان شکست خوردن و برگشتن از عمق تاریکی شکست. داستان هنرمندان استعداد.

این کتاب ناهنجار راهنمای برای اهالی کسب‌وکار و مدیریت است. بلکه برای هر خواننده‌ای که به خود و آرزویش ایمان دارد خواندنی است. رنگی نهد ای که چنگین و دستگیرترین را به سامی آورد.

هر دو نیمی این را می‌داند. کتاب‌خوانها می‌دوی و می‌دوی. بدون آن که واقعاً دلبسته را بدانند. به خودت می‌گویند به خاطر خدای این کار را می‌کنی یا دنبال جمع‌بندی هستی، اما دلیل حقیقی دوییدن تو آن است که چنان‌گویی آن. یعنی اینست - تو را تا سر حد سرگرد می‌رساند.

پایان‌ترین، در آن صبح سال ۱۹۹۴ به خودم گفتم، بگذار همه بگویند که ایضا است. اما تو ادامه بده. اینست. حتی به اینست فکر هم نکن تا این که به آن جا برسی و فکر کنه از زیاد شدن این تکن که آن جا کجاست. هر چه پیش آمد فقط دایست.

این پندی استانی، پیش‌گو بانه و ضروری بود که به‌طور غیرمنتظره‌ای موفق شدم به خودم بدهم و از خودم بگیرم. نیم‌قرن بعد از آن روز، اکنون بر این باورم که این بهترین و با‌شاید تنها پندی است که می‌توانیم و باید به خود و به دیگران بدهیم.

- از متن کتاب -

